



پیغام عشق

قسمت هفتصد و سی ام





خانم پارمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۲ گنج حضور، بخش دوم

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
جهد را خوف است از صد گون فساد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

یک عنایت الهی که با فضاگشایی به دست می آید، بهتر از صد نوع سعی و تلاش ذهنی است؛ چراکه هرگونه تلاش ذهنی که با دید همانیدگی‌ها صورت می گیرد هدف را در معرض فساد قرار داده و مانع رسیدن ما به آن می شود.

و آن عنایت هست موقوف مَمات
تجربه کردند این ره را ثَقَات

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۰
-مَمات: مرگ؛ در اینجا مردن به من ذهنی
-ثَقَات: کسانی که در قول و فعل موردِ اعتمادِ دیگران باشند، جمعِ ثَقَه؛ مراد کسانی که به حضور زنده شده‌اند.

عنایات الهی منوط به مردن به من ذهنی می‌باشد و انسان‌های قابل اعتمادی هم‌چون مولانا که به حضور زنده شده و این راه را تجربه کرده‌اند، اهمیت عنایت الهی را به ما گوشزد می‌کنند.

بلک مرگش، بی عنایت نیز نیست
بی عنایت، هان و هان جایی مایست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۱

حتی مردن نسبت به من ذهنی هم بدون عنایت الهی ممکن نیست، یعنی تنها با فضاگشایی و عنایت الهی می توانی همانیدگی های مرکزت را شناسایی کرده و آنها را بیندازی. مراقب باش هرگز بدون عنایت الهی و مرکز عدم وقتت را تلف نکنی.

آن زمرّد باشد این افعیّ پیر
بی زمرّد کی شود افعیّ ضریر؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۲
-ضریر: کور

به عنوان مثال «زمرّد» فضای گشوده شده و عنایت الهی ست و «افعی پیر» همان من ذهنی کهنه کار و پردرد است که دائماً می خواهد توسط نیروی همانش نیش بزند و به خودش و دیگران درد بدهد. ما مرتب در معرض نیش من های ذهنی دردمند هستیم و تنها، فضای گشوده شده و عنایت الهی ست که هم چون زمرّد می تواند چشمان این مار را کور کند و جلوی او را بگیرد. [در قدیم مردم معتقد بودند که زمرّد افعی را کور می کند.]

گفت پیغمبر که جنت از اله
گر همی خواهی، ز کس چیزی نخواه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

پیامبر فرموده‌است اگر این لحظه بهشت حضور را از خداوند طلب می‌کنی و می‌خواهی وارد فضای یکتایی که همان وطن اصلی توست بشوی، دیگر از هیچ کس توقعی نداشته باش. زیرا خداوند همه آن چیزی را که می‌خواهی به تو می‌بخشد و برکاتش را به چهار بعدت می‌ریزد.

در سر و رو در کشیده چادری
رو نهان کرده ز چشمت دلبری

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۶۲

به عنوان مثال خداوند هم چون دلبر زیبایی جلوی ما نشسته است اما به خاطر همانیدگی هایی که در مرکزمان است، در سر و رویش چادری کشیده و رویش را از ما نهان کرده است. تنها با فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان می توانیم روی دلبر را ببینیم.

فرق آنکه باشد از حق و مجاز
که کند کحلِ عنایت چشم، باز

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۶۴
-کحل: سرمه

زمانی ما می توانیم فرق هشیاری نظر حقیقی و هشیاری جسمی مجازی را بفهمیم که سرمه عنایت الهی، چشم ما را به دید عدم بینا کند؛ یعنی تا زمانی که با دید همانیدگی ها به جهان نگاه می کنیم و مرکزمان پر از درد است، فرق بین خداوند و من ذهنی را نمی فهمیم.

وَرَنه پُشک و مُشک پیشِ اَخْشَمی
هر دو یکسانست چون نَبود شَمی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۶۵
-پُشک: سرگین
-اَخْشَم: آنکه قوه شامه‌اش مختل شده باشد.
-شَم: بو کردن، بوییدن، در اینجا مراد حس بویایی است.

وگر نه بوی بد سرگین و بوی خوش مُشک برای کسی که حس بویایی‌اش از کار افتاده فرقی نمی‌کند و قابل تشخیص نیست یعنی کسی که با چیزهای این‌جهانی همانیده شده و مرکزش پر از درد است، قدرت فضاگشایی را از دست داده و بدون عنایت الهی نمی‌تواند خداوند و من‌ذهنی را از هم تشخیص بدهد.

در پناه لطف حق باید گریخت
کو هزاران لطف، بر ارواح ریخت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۹

خداوند هر لحظه می خواهد لطف و برکاتش را به جان ما بریزد، این ما هستیم که با فضا بندی و شکایت، خود را ازین لطف محروم می کنیم. ما باید از طریق تسلیم و فضا گشایی در پناه لطف و عنایت خداوند برویم زیرا تنها در آن صورت است که او لطف بیکران خودش را در روح و جان ما می ریزد.

از همه اوهام و تصویرات، دور
نورِ نورِ نورِ نورِ نورِ نور

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶

فضای یکتایی از تمام تصویرهایی که ذهن قادر به ساختنش است دور است او نور خالصی است که هیچ
هشیاری جسمی برخاسته از همانیدگی‌ای در آن وجود ندارد بلکه تماماً نور هشیاری حضور با مرکز عدم است.

بشنو الفاظ حکیم پرده‌ای
سر همانجا نه که باده خورده‌ای

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۲۶

به سخنان حکیم سنایی که می‌گوید سَرَت را همان جایی بگذار که در آن شراب خورده و مست شده‌ای، گوش کن. یعنی اگر با فضاگشایی می‌زندگی را خورده و مست عشق و شادی بی‌سبب می‌شوی باید سرت را همان جا بگذاری و در فضای امن یکتایی بخوابی و از آن بیرون نیایی.

مست از میخانه‌ای چون ضال شد
تَسْخُرُ و بازیچه اطفال شد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۲۷
-ضال: گمراه، در اینجا کسی که راه منزلش را گم کرده باشد.

زیرا هرگاه کسی که از شراب ایزدی مست شده، از طریق فکر، یک چیز مادی را در مرکزش بگذارد و از فضای یکتایی خارج شود، گمراه و سرگردان شده و مورد تمسخر و بازیچه اطفالِ من‌ذهنی قرار می‌گیرد.

می‌فُتد این سو آن سو هر رهی
در گل و، می‌خنددش هر ابلهی

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۲۸

[آن انسان مست که از میخانه فضای یکتایی خارج شده] در جهت هر فکر مادی می‌رود و در دام گل همانیدگی‌ها می‌افتد، آن موقع هر من‌ذهنی ابلهی به او می‌خندد. [اولین وطنی که پس از آمدن به جهان مادی حس می‌کنیم ذهن است. وقتی که با مرکز عدم به فضای یکتایی که وطن دوم است می‌رویم دیگر نباید بیرون بیاییم وگرنه مورد تمسخر من‌های ذهنی قرار می‌گیریم و افسرده و ناامید می‌شویم.]

او چنین و کودکان اندر پی‌اش
بی‌خبر از مستی و ذوق می‌اش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۲۹

آن انسان مست از می‌عشق و شادی بی‌سبب با چنین حالی است ولی کودکان من‌ذهنی که زیر دردهای ناشی از همانیدگی‌های خود هستند، نمی‌توانند ذوق و مستی او را درک کنند و در پی مسخره کردن و خندیدن به او هستند. [اگر کسی در فضای یکتایی مست شد باید در انتخاب قرینش دقت کند و بداند رفتار و کردارش تجلی نور خداوند در وجودش است پس با صحبت‌های ذهنی در پی تشویق و متقاعد کردن من‌های ذهنی نباشد چراکه آن‌ها مسخره‌اش می‌کنند، او را به ذهن کشانده و از فضای یکتایی خارج می‌کنند.]

قرآن کریم، سوره یس -۳۶-، آیه ۳۰
-«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.»

«ای دریغ بر این بندگان. هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد مگر آنکه مسخره‌اش کردند.»

خلق، اطفال اند، جز مست خدا
نیست بالغ، جز رهیده از هوا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۳۰

غیر از کسانی که فضا را باز کرده و مست خدا شده‌اند، همه مردم طفل‌های من‌ذهنی هستند و هیچ‌کدام بالغ نمی‌شوند؛ مگر آن‌که از خواسته‌های من‌ذهنی بگذرند و همانیدگی‌های مرکزشان را شناسایی کرده و بیندازند تا مرکزشان عدم شده و بالغ شوند.

گفت: دنیا لَعْب و لَهو است و شما
کودکیت و راست فرماید خدا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۳۱

گفت این دنیا بازی و سرگرمی‌های ذهن است و شما که من‌ذهنی دارید هم‌چون کودکانی هستید که مشغول بازی شده‌اند و به‌جای این که به فضای یکتایی بروند و مست عشق خداوند شوند، مرتب چیزهای بیرونی را در مرکزشان گذاشته، درد می‌کشند و مجدداً این کار را تکرار می‌کنند، حقاً که سخن خداوند راست و درست است.

-قرآن کریم، سوره حدید -۵۷-، آیه ۲۰

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حطَّامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.»

«بدانید که زندگی اینجهانی بازیچه است و بیهودگی و آرایش و فخر فروشی و افزون جویی در اموال و اولاد. همانند بارانی به وقت است که رویدنیهایش کافران را به شگفت افکند. سپس پژمرده می شود و بینی که زرد گشته است و خاشاک شده است. و در آخرت نصیب گروهی عذاب سخت است و نصیب گروهی آمرزش خدا و خشنودی او. و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.» [نشان می دهد که باید نسبت به من ذهنی بمیری تا به ذات اصلی خودت زنده شوی.]

از لعب بیرون نرفتی، کودکی
بی ذکاتِ روح کی باشی ذکی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۳۲

-لعب: بازیچه

-ذکات: آتش زدن یا کُشتن و ذبح حیوان

-ذکی: هوشیار و تیزهوش

تا زمانی که به بازی این دنیا مشغولی و با چیزهای این جهانی همانیده شده و آن‌ها در مرکزت قرار می‌دهی،
کودک هستی و من‌ذهنی داری. تا همانیدگی‌ها را شناسایی نکرده و آن‌ها را نیندازی و روح حیوانی و من‌ذهنی‌ات
را نسوزانی، به هشیاری حضور زنده نخواهی شد.

آن در اول که خوردی استخوان
سخت گیر و حق گزار، آن را ممان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶
-آن را ممان: آنجا را ترک نکن

[مولانا خطاب به من ذهنی که آن را به سگ تشبیه می کند می گوید:] برو و مقیم همان درگاه الست شو که اولین بار غذا از آن جا خورده‌ای، آن قدر بی وفایی نکن، احترام آن درگاه اول را نگه دار و آنجا را ترک نکن؛ یعنی به جای آن که از اتفاقات زندگی بخواهی، فضا را باز کن و به زندگی زنده شو.

قضا که تیرِ حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۶

وقتی خداوند از طریق قضا و کن فکان، تیرِ حوادث و اتفاقات را به سمت همانیدگی‌هایت نشانه می‌گیرد، اگر تسلیم شوی و اتفاق را بی‌قیدوشرط بپذیری و مرکزت را عدم کنی، خداوند هم با سپرِ عنایت و لطفش از تو در مقابل حوادث و اتفاقات محافظت می‌کند.

جمله خَلقان، سُخره اندیشه‌اند
ز آن سبب خسته‌دل و غم‌پیشه‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۹

همه مردم که من‌ذهنی دارند و با فکرهايشان همانیده‌اند، مسخره و بازیچه آن‌ها هستند؛ یعنی هر لحظه، فکری می‌تواند بلند شود، هیجانی ایجاد کند و حالشان را تغییر دهد. به همین دلیل است که مرکزشان پر از درد خواهد بود و از ترس از دست دادن همانیدگی‌ها دلشان خسته و بی‌حال می‌شود و آن‌ها را غمگین می‌کند.

بی حس و پی گوش و بی فکرت شوید
تا خطابِ ارجعی را بشنوید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸

اگر می خواهید هر لحظه ندای ارجعی خداوند را بشنوید که می گوید: «به سوی من بازگردید» نه به سوی جهان، شما مورد عنایت من هستید، باید از قید و بند حواس و گوش من دار، فکرهای همانیده و عقل جزوی رها شوید.

أذْكُرُوا اللَّهَ كَرِهَ أُوْبَانِهِمْ
 أَرْجَعِي بَرِّئَ أَرْجَعِي بَرِّئَ
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲
 -قلاش: بی کاره، ولگرد، مفلس

هر من ذهنی بی سروپایی نمی تواند هر لحظه با فضاگشایی خدا را یاد کند، همان طور که هر من ذهنی کلاهبرداری که همانندگی ها را به جای زندگی در مرکزش قرار داده و هر لحظه به سوی آنها کشیده می شود، لیاقت آن را ندارد که خطاب ارجعی بر پای دلش بسته شود و او را به عنوان امتداد خدا به سوی اصلش بکشاند.

قرآن کریم، سوره احزاب - ۳۳-، آیه ۴۱
 -«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.» [یعنی لحظه به لحظه فضا را باز کنید و به یاد خداوند باشید تا به سوی او کشیده شوید.]

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش
ور نه پیلی، در پی تبدیل باش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳

اگر نتوانستی خدا را یاد کنی و هشیاران به سوی او برگردی و با او یکی شوی، ناامید نشو و تمام سعیت را بکن
که پیل باشی یعنی فضا را باز کنی. اگر هم نتوانستی و هنوز از جنسِ خارِ من‌ذهنی و درد هستی هیچ اشکالی
ندارد، تسلیم شو و با پذیرش شروع به تبدیل شدن کن.

به میان بیست مطرب چو یکی زند مخالف
همه گم کنند ره را چو ستیزه شد قلاوز

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۹۷
-ستیزه: لجوج شدن، به عناد افتادن
-قلاوز: پیشرو لشکر، رهبر، راهنما

در میان بیست نوازنده حتی اگر یک نفر ساز مخالف بزند، بقیه نوازنده‌ها نمی‌توانند با هم هماهنگ بنوازند، چه رسد به این که اکثر انسان‌ها با من‌ذهنی ساز مخالف بنوازند و آهنگشان با زندگی کوک نباشد. هم‌چنین اگر رهبری هم‌چون من‌ذهنی، ستیزه‌جو و ضد بشریت حکومت کند، همه راه خود را گم می‌کنند.

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید؟
تو یکی نه‌ای، هزاری، تو چراغِ خود برافروز

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۹۷

اکنون تو نباید بگویی حالا که همه ساز مخالف می‌نوازند و در ستیزه‌اند، دیگر از صلح و فضاگشایی من چه حاصل می‌شود؟ بلکه تو باید تلاش کرده و چراغ حضور راه خودت را روشن کنی زیرا به‌عنوان هشیاری حضور، تو یک نفر نیستی بلکه هزاران نفری و می‌توانی با چراغِ هشیاری حضور، دل‌های دیگر را نیز به نور خداوند روشن کنی.

که یکی چراغ روشن ز هزار مُرده بهتر
که به است یک قدِ خوش ز هزار قامتِ کوز

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۹۷۶

—مرده: خاموش

—کوز: گوژ، خمیده

یک چراغ روشن به هشیاری حضور از هزاران چراغ خاموش بهتر است هم‌چنان که یک انسان خوش‌قدوبالا که به ذات اصلی خود قائم شده‌است از هزاران انسانی که قامتشان زیر بار سلطه من‌ذهنی خمیده و کژ شده‌است بهتر است.

ای یارِ قمرسِیما! ای مُطربِ شگرخا!
آوازِ تو جان‌افزا، تا روزِ مشینِ از پا

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۳
-قمرسِیما: ماه‌رو، زیبا
-مُطرب: طرب‌انگیز، خنیاگر
-شگرخا: شیرین سخن
-مشین از پا: مشغول باش

پس وقتی فضا را می‌گشاییم به زندگی می‌گوییم ای یار ماه‌رو، ای مطرب شیرین سخن، آواز و آهنگی که از طریق من با فضای گشوده‌شده می‌نوازی بسیار جان‌افزاست، صبر نکن و آن قدر ادامه بده تا من از شب ذهن بیرون بیایم و به روزِ حضور برسیم. [من دیگر نمی‌خواهم به موسیقی گوش‌خراش و خشنِ من‌های ذهنی اطرافم گوش کنم.]

نعره لِاضْيِرْ بر گردون رسید
هین پیر که جان ز جان کندن رهید

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹

نعره عاشقانه ضرر نمی‌کنم [از انداختن همانیدگی‌های چسبنده] از انسان زنده شده به عشق به گوش خداوند رسید. هان اینک ای فرعون، ای من‌ذهنی بزرگ، دست و پای ذهنی من را قطع کن و من را تهدید نکن که این همانیدگی را بیندازی ضرر خواهی کرد یا دوستانت را از دست خواهی داد، همانیدگی‌ها را بینداز که جان زنده من از جان کندن ناشی از همانیدگی‌ها رهایی یافت.

قرآن کریم، سوره شعراء-۲۶-، آیه ۵۰
-«قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ»

«گفتند ساحران: هیچ زیانی ما را فرو نگیرد که به سوی پروردگارمان بازگردیم.»

پس تو حیران باش بی لا و بلی
تا ز رحمت پیشت آید محملی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۴۸
-محمل: کجاوه که بر شتر بندند، هودج؛ در اینجا مراد مرکوب است.

پس تو باید فضا را باز کنی و با مرکز عدم حیران و انگشت به دهان باشی که چگونه کارها به وسیله زندگی انجام می شود و با ذهنت قضاوت نکنی و به اتفاقات «نه و بله» نگویی بلکه با فضاگشایی به زندگی بله بگویی تا یک انتقال دهنده‌ای از رحمت خداوند پیش تو آید و شامل لطف و عنایت الهی شوی.

-با تشکر:
تنظیم کننده متن: خانم پارمیس
گوینده: خانم پارمیس



خانم فرزانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۱۲ گنج حضور، بخش سوم

چون ز فهم این عجایب کودنی
گر بلی گویی، تکلف می کنی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۴۹

[مولانا از زبان زندگی به انسان می گوید:] تو در من ذهنی از فهم عجایب عشق و عجایب خداوند کودن و ناتوان هستی. بنابراین اگر با ذهن و بدون فضاگشایی، [به زندگی] «بله» بگویی، این «بله» از روی اجبار بوده و واقعی نیست. [«بله واقعی» با فضاگشایی و زندگی نخواستن از چیزهای ذهنی به دست می آید.]

ور بگویی: نی، زند نی گردنت
قهر بر بندد بدان نی روزنت

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۰

و اگر بگویی «نه»، همین نه گفتن و فضا را باز نکردن تو را دچار قهر الهی می کند و گردنت را می زند و راه نجات و رسیدن به هشیاری حضور بر روی تو بسته می شود.

پس همین حیران و واله باش و بس
تا درآید نصرِ حق از پیش و پس

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۵۱

پس ذهن را خاموش کن و حیران باش، یعنی با ذهن توجیه نکن که کارها چگونه انجام می شود بلکه از انجام کارها توسط زندگی شگفت زده و انگشت به دهان و شیدا باش و فضا را باز کن. خواهی دید که پیروزی و یاری خداوند از هر طرف به تو می رسد.

خامش کن و خامش کن، زیرا که ز امرِ کن
آن سکنه حیرانی بر گفت مزید آمد

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۱

ذهن را خاموش کن، قضاوت و پیش‌بینی ذهنی را کنار بگذار [و فکر نکن که اگر با ذهن حرف نزنی کارهایت انجام نخواهد شد.] زیرا از فرمان کن‌فکان و قضای الهی، سکوت و آرامش ناشی از حیرانی و شگفت‌زدگی تو بسیار بهتر از گفتنِ من‌ذهنی‌ات عمل می‌کند.

حیرت آن مرغ است، خاموشت کند
بر نهد سردیگ و پرجوشت کند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۵۰

وقتی فضا را می‌گشایی و به بلد بودن و ندانستن اقرار می‌کنی و از انجام کارها توسط زندگی به حیرت می‌افتی، آن حیرت مانند مرغی است که بر سرت می‌نشیند، من‌ذهنی تو را خاموش می‌نماید، سر دیگ ذهن تو را می‌گذارد و تو را به جوش می‌آورد تا پخته شوی و با صبر و تسلیم و فضاگشایی کارهایت را به خدا و زندگی بسپاری.

اگرچه سرد وجودیت گرم در پیچید
به ره گنش به بهانه، بهانه را چه شده است؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۹۲
-سرد: خامی، بی ذوقی، سرد
-وجودیت: سردی وجود تو را
-به ره کردن: بیرون کردن، از سر باز کردن

اگرچه وجود سرد من ذهنی و خاصیت‌های آن در تو گرم پیچیده یعنی اوج گرفته است، اما می توانی با فضاگشایی
و استدلال هشیاری نظر، بهانه و دلیلی به من ذهنی بدهی و متقاعدش کنی که نگران نباشد و واکنش نشان ندهد
و چیزی نخواهد تا کم کم سر جایش بنشیند و مزاحم تو نباشد.

هین تو کار خویش کن ای ارجمند
زود، کایشان ریش خود بر می کنند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۹
-ریش خود بر کردن: کنایه از رسوا کردن خود

ای انسان ارجمند، به هوش باش و با فضاگشایی خود را در معرض باد کن فکان قرار داده و کار خودت را کن و به من های ذهنی گوش نده و کاری به کارشان نداشته باش زیرا آنها بر حسب هشیاری جسمی عمل می کنند که مانند جهد بی توفیق است و به زودی سبب رسوایی شان خواهد شد.

چراغست این دل بیدار به زیر دامنش می‌دار
از این باد و هوا بگذر، هوایش شور و شر دارد

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۳

وقتی فضا را باز می‌کنی و دل تو از خواب ذهن بیدار می‌شود، این دل را که مانند چراغی روشن است زیر دامن
فضاگشایی حفظ کن تا از آسیب بادهای من‌های ذهنی بیرون و فشارهایی که می‌آورند در امان باشد. از این
بادهای و هواهای من‌ذهنی که هشیاری تو را می‌دزدد و تو را به واکنش وامی‌دارد دوری کن.

موش، تا انبارِ ما حُفْره زده‌ست
وز فَنش انبارِ ما ویران شده‌ست

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹
–حُفْره: گودال، مَغاک
–فَن: در اینجا مراد حيله‌گری و فریبندگی

وقتی جذب ذهن می‌شویم و یک همانیدگی در مرکزمان می‌نشیند، من‌ذهنی مانند یک موش شروع به دزدیدن هشیاری ما می‌کند و ما را به واکنش، خشم، مسئله‌سازی و مانع‌سازی وامی‌دارد و مرکز ما از این کار او دچار ویرانی و دوری از عدم می‌شود.

اول ای جان! دفع شرّ موش کن
وآنگهان در جمع گندم جوش کن

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰

عزیز من، اول مواظب من‌های ذهنی اطرافت و ابزارهایشان باش که دارند زندگی تو را تلف کرده و هشیاری‌ات را مانند موش می‌دزدند و با مسئله‌سازی تو را به واکنش وادار می‌نمایند. بعد از شناسایی آن‌ها فضا را باز و هشیاری‌ات را تیز کن و گندم هشیاری حضور را در مرکزت ذخیره نما.

بهرِ خرگیری برآوردند دست
جدِ جد، تمییز هم برخاسته‌ست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۴۴

[آن فرد آشفته که وارد خانه شده بود به صاحب خانه گفت:] در بیرون خر می‌گیرند و آن قدر جدی این کار را می‌کنند که قدرت تشخیص را از دست داده‌اند و ممکن است انسان را به جای خر ببرند. [پدر و مادر دارای من‌ذهنی نیز چون قدرت تمییز ندارند نوزاد تازه‌واردی را که از جنس هشیاری زندگی است از جنس ذهن می‌گیرند و تبدیل به من‌ذهنی می‌کنند.]

چونکه بی تمییزیان مان سرورند
صاحبِ خر را به جایِ خر برند

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۴۵

حال که اطرافیان ما و کسانی که روی ما نفوذ دارند قدرت تشخیص و تمییز ندارند، تعجبی ندارد که صاحب خر را به جای خر بگیرند و ببرند. یعنی ما را با عینک همانیدگی نگاه کرده و به صورت من ذهنی ببینند، سبب شوند فضا را ببندیم و بر حسب ذهن بلند شویم.

حزم آن باشد که چون دعوت کنند
تو نگوئی: مست و خواهانِ من اند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۰

معنای حزم و دوراندیشی آن است که وقتی من‌های ذهنی تو را دعوت می‌کنند، تو با منیتِ نگویی آن‌ها عاشق و سرمست من هستند. [به عبارت دیگر هیچ‌کس در جهان برای ما نمی‌میرد. فقط زندگی و خداوند است که با فضاگشایی ما لطفش را شامل حالمان می‌نماید.]

عاشق مست از کجا؟ شرم و شکست از کجا؟
سنگ و وقیح بودی، گر گرو آستی‌یی

–مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۸۴
–سنگ: شوخ و شاد، سنگول
–وقیح: بی شرم، بی حیا

عاشق مست خدا کجا و کسی که مست من‌ذهنی است، و شرم دارد و خودش را کوچک می‌بیند کجا؟ اگر تو از جنس است بودی و به آن تعهد داشتی و مرکزت عدم بود، در آن صورت شادی بی‌سبب داشتی و بابت رفتن از فضای ذهن به فضای یکتایی خجالت نمی‌کشیدی و از ملامت مردم نمی‌ترسیدی.

خوابم ببسته‌ای، بگشا ای قمر نقاب
تا سجده‌های شکر کند پیشت آفتاب

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸
-خواب بستن: شورانیدن و بازداشتن کسی از خواب

خداوندا، ای ماه زندگی، خواب من در ذهن بسته شده یعنی در ذهن به خواب رفته‌ام. نقاب همانیدگی را از روی مرکز من بردار تا هم‌چون آفتابی شوم که نور تو را در جهان پخش می‌کند و هر لحظه در درگاهت سجده شکر به جا می‌آورد.

چون به ما بویی رسانیدی از این
سر مَبند آن مُشک را ای رب دین

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۷

خداوندا، ما فضا را باز کردیم و با پرهیز، تعهد، خاموشی و عدم مقاومت بوی خوش عشق را از مُشک برکات تو
استشمام نمودیم. حال که به ما این بوی خوش را رساندی در مُشک را مَبند و بگذار با مرکز عدم همچنان از آن
بهره ببریم.

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش
خونِ انگوری نخورده، باده‌شان هم خونِ خویش

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۴۷

عارفان شمع و شاهد روشنی‌بخش خود را از بیرون وجود خویش دریافت نمی‌کنند بلکه شمع درونشان است که با فضاگشایی آن‌ها زندگی‌شان را روشن می‌نماید. آن‌ها شراب انگور همانیدگی‌ها را نمی‌خورند بلکه باده شادی بی‌سبب، خرد زندگی، حس امنیت، هدایت و قدرتی را می‌نوشند که از فضای باز درونشان می‌آید.

هر کسی اندر جهان مجنونِ لیلیّی شدند
عارفانِ لیلیّی خویش و دم به دم مجنونِ خویش

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۴۷

هر کسی در جهان بیرون، مجنون یک لیلی است اما عارفان هم مجنون خویش و هم لیلی خویش هستند زیرا
هشیاریشان منطبق با هشیاری نظر است و به عنوان حضور ناظر شرابشان را از مرکز عدم درون خود می گیرند
نه از بیرون.

حافظ از جورِ تو حاشا که بگرداند روی
من از آن روز که در بندِ توام آزادم

– حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۳۱۶

حافظ از درد هشیارانهای که هنگام عدم کردن مرکز می کشد دست بر نمی دارد و روی گردان نمی شود. ای خداوند، من هم از روزی که با فضاگشایی از بند جهان و همانیدگی هایش آزاد شدم و در بند وصل تو افتادم آزاد هستم.

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌یی
در سبب، از جهل بر چفسیده‌یی

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳
—چفسیده‌یی: چسپیده‌ای

تو از کودکی علل و اسباب ظاهری را دیده‌ای و با هشیاری جسمی و سبب‌سازی ذهنی از روی نادانی فقط به
آن‌ها توجه کرده‌ای.

با سبب‌ها از مُسبب غافلی
سوی این روپوش‌ها زان مایلی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

با توجه به آن علل و اسباب ظاهری از مسبب‌الاسباب که خداست غافل مانده‌ای و فقط به آن علل تمایل داری
درحالی که آن اسباب مانند حجابی تو را از شناختن مسبب اصلی که خداست بازداشته‌است.

چون سبب‌ها رفت، بر سر می‌زنی
ربنا و ربناها می‌کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

اما همین که آن سبب‌های ظاهری از میان رفت و به نتیجه دلخواهت نرسیدی بر سرت می‌کوبی و خدا خدا
می‌کنی.

ربّ می گوید: برو سوی سبب
چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶
-صنع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

خداوند می گوید به همان سبب‌های ذهنی که به آن توجه داشتی رو کن. عجیب است که اکنون از «صنع من» یاد کردی. اما منظور حقیقی‌ات از خدا خدا من نیستی و تو واقعاً یاد نگرفته‌ای و به محض این که وضعت خوب شود دوباره به ذهن برمی گردی.

گفت: زین پس من تو را بینم همه
ننگرم سوی سبب و آن دمدمه

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷
–دمدمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب

[انسانی که متوجه اسباب ظاهری است به خداوند گفت:] از این پس من فقط تو را خواهم دید و هرگز به علل و اسباب ذهنی و دمدمه یا فریب حاصل از آن توجهی نخواهم داشت.

گویدش: رُدُوا لِعَادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸
-رُدُوا لِعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوبار به آنچه که از آن نهی شده اند، باز گردند.

پروردگار به چنین بنده‌ای که سست‌ایمان است می‌گوید: ای کسی که در توبه و میثاق و بازگشت به سوی من سست و غیرمتعهد هستی و میثاق‌الست را هم نگه نداشتی، کار تو این است که با فضاگشایی و با تحمل درد هشیارانه به فضای یکتایی یعنی نزد من می‌آیی، اما نمی‌توانی هشیارانه با من بمانی و به ذهن برمی‌گردی.

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پرست، بر رحمت تنم

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

[خداوند به بنده سست عهد می گوید:] من به بدعهدی و بی توجهی تو که می خواهی با من ذهنی همه چیز را درست کنی نگاه نمی کنم بلکه رحمتم را که پر و فراوان است برای تو می فرستم و بر حسب رحمت عمل می کنم.

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می خوانی مرا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

من عهد بد تو را نگاه نمی کنم و آن را نمی گیرم. اگر فضاگشایی کنی هرکاری در گذشته کرده‌ای مهم نیست، همین که می‌آیی به این لحظه و فضاگشایی می‌کنی از رحمت و گرم و لطف من برخوردار می‌شوی.

قوم دیگر می شناسم ز اولیا
که دهانشان بسته باشد از دعا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰

گروه دیگری از انسان های به حضور رسیده را می شناسم که دهانشان بر دعا بسته است و دعا نمی کنند زیرا دعا از روی ذهن انجام می شود.

از رضا که هست رام آن گرام
جستن دفع قضاشان شد حرام

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۱
-گرام: جمع کریم، به معنی بزرگوار، بخشنده، جوانمرد

این انسان‌های بزرگوار با فضاگشایی به اتفاقاتی که می‌افتد راضی هستند و این رضایت در وجود آنهاست. می‌دانند این اتفاق از سوی قضای الهی و برای بیداری آنهاست پس نمی‌خواهند قضا را دفع کنند و دعا برای آن را حرام می‌دانند. فقط فضا را باز می‌کنند و صبر می‌نمایند.

-با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: خانم فرزانه
گوینده: خانم فرزانه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

